



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هشتاد و دوم





خلاصه شرح ترجیع شماره بیستم دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۳ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه

فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه

«ساقی» منظور خداوند است. «نگران» در این جا به معنای مضطرب بودن نیست بلکه قید حالت بوده و به معنای در حال نگرستین است.

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه:

همه ما انسان ها جام خالی در دست گرفته و در حال نگرستن به ساقی ازل یعنی خداوند و زندگی هستیم که شراب عشق و شادی و آرامش خود را در آن بریزد.

فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه:

همه ما از غصه ها و نگرانی های من ذهنی بر حسب بد و خوب کردن و کم و زیاد شدن همانیدگی ها آسوده هستیم.

نکته ۱: مولانا در این غزل می خواهد خصوصیات مهمی را از انسان بیان کند که همه ما انسان ها در آن خصوصیات مشترک هستیم و فرقی با هم نداریم اما من ذهنی بین انسان ها فرق می گذارد.

نکته ۲: جامی که مولانا در بیت اول از آن حرف می زند جامی است که باید خالی باشد تا زندگی بتواند آن را از شراب خود پر کند. یعنی انسان نباید جام شرابش را از چیزهای این جهانی و همانیدگی ها پر کند، سپس از خداوند انتظار دریافت برکات زندگی عقل، هدایت، قدرت و حس امنیت داشته باشد. مرکز او باید عدم شده باشد تا خاصیت های زندگی و شادی بی سبب را بتواند تجربه کند.



نکته ۳: مولانا در این بیت یک حقیقتی را بیان می‌کند و آن این است که درست است عده‌ای از انسان‌ها با من ذهنی به جهان نگاه می‌کنند و جامشان را با زهر همانیدگی‌ها پر می‌کنند ولی باز بدون این که خودشان بدانند در نهایت نگاهشان به ساقی و خداوند است. منتها این همانیدگی‌ها مانند یک پرده یا عینک است که بین آن‌ها به‌عنوان هشیاری از یک طرف و خداوند از طرف دیگر قرار گرفته و باعث شده این حقیقت را متوجه نشوند.

نکته ۴: با خواندن مولانا غلط بودن دید به‌وسیله من ذهنی به ما نشان داده می‌شود و به تدریج که ما این غلط بودن دیدمان را کشف می‌کنیم، به این موضوع هشیار می‌شویم که واقعاً این من ذهنی نیستیم. از همانیدگی‌ها نمی‌شود زندگی گرفت و فقط باید آن‌ها را بیندازیم. حرف‌هایی که مولانا می‌زند درست است، ما غلط فکر می‌کردیم. هرچه بیشتر جلو می‌رویم و ابعاد و جنبه‌های مختلف من ذهنی را می‌شناسیم، من ذهنی گیر و چسبندگی‌اش را به ما کمتر می‌کند. هرچه بیشتر از آن رهایی پیدا می‌کنیم، هشیاری حضور و هشیاری ناظر در ما بالا می‌رود. کم‌کم می‌شناسیم که کجاها به‌وسیله من ذهنی اشتباه می‌بینیم و آن اشتباه را تصحیح می‌کنیم. من ذهنی دیگر نمی‌تواند شما را متقاعد کند و بگوید «من تو هستم و تو من هستی» کشش آن ضعیف می‌شود. یک جایی آن قدر هشیاری حضور در شما زیاد می‌شود که به‌صورت ناظر متوجه می‌شوید این ذهن چه می‌کند، کجاها غلط کار می‌کند و چرا فکر و عملش به ضرر شماست.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

این معلّم که خرد بود بشد ما طفلان

یکدگر را ز جنون تخته‌زنانیم همه

*تخته زدن: پنبه زدن، بیرون کردن پنبه از تخم، حلاجی کردن پنبه، باز کردن گره پنبه



این معلم که خرد بود بشد ما طفلان:

این معلمی که نامش عقل من ذهنی بود، رفت و ما مانند طفلان ذهنمان ساده شد و دیگر صاحب آن عقل جزوی مسئله‌ساز و پیچیده نیستیم.

یکدیگر را ز جنون تخته‌زنانیم همه:

بنابراین همه ما از فرط جنون و دیوانگی، و مست شدن از شراب زندگی، پنبه من ذهنی یکدیگر را می‌زنیم. با فضاگشایی کمک می‌کنیم تا کلاف سردرگمی را که من ذهنی برای ما می‌سازد باز کنیم. به طوری که رفتار من‌های ذهنی را با عدم واکنش و صفر کردن مقاومت، بی‌اعتبار می‌کنیم.

نکته ۱: دلیل آن که عقل من ذهنی در ما از بین نمی‌رود این است که ما مرتب با واکنش نشان دادن به یکدیگر عقل من ذهنی را در طرف مقابل معتبر و تأیید می‌کنیم.

وقتی شما خشمگین می‌شوید، می‌ترسید، نگران می‌شوید من هم فوراً خشم و ترس و نگرانی را در رفتارم منعکس می‌کنم. پس تلویحاً به شما اعلام می‌کنم که این رفتارها و هیجانات پسندیده، مطلوب و انسانی است.

در واقع این گونه از معلم ذهنی خود تبعیت می‌کنیم و من ذهنی به بقای خود ادامه می‌دهد.

نکته ۲: حال اگر شما خشمگین شوید اما من فضا را باز کنم و از شما تقلید نکنم، در حقیقت به شما اعلام می‌کنم این حالت شما حالت مطلوبی نیست و پس از مدتی شما آرام می‌شوید. اگر هر دوی ما فضاگشا باشیم و خشمگین نشویم از نگاه من ذهنی دیوانه و مجنونیم، پنبه من ذهنی را می‌زنیم و نمی‌گذاریم برایمان درد و مسئله جدید بسازد.

نکته ۳: از خودتان سؤال کنید چرا این عقل من ذهنی من زایل نمی‌شود؟



برای این که ابیات مولانا را نمی خوانید که دیدتان، سبک زندگی تان و عقلتان را تغییر دهید. اگر بعد از خواندن و معنی کردن این ابیات درست همان کارها و فکرهای اشتباهی را بکنید که قبلاً می کردید، من ذهنی همان نفوذ را روی شما دارد که قبلاً داشت. ما باید تغییرمان را به طور عینی و عملی ببینیم.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

پا برهنه خرد از مجلس ما دوش گریخت

چونکه بیرون ز حد عقل و گمانیم همه

«پا برهنه گریختن» کنایه از باسرعت و شتابان از جایی فرار کردن است. «خرد» در این جا اشاره به عقل من ذهنی دارد. «دوش» منظور لحظه پیش است.

پا برهنه خرد از مجلس ما دوش گریخت:

لحظه پیش که فضا را گشودم عقل من ذهنی باشتاب و عجله بسیار از سر من گریخت.

چونکه بیرون ز حد عقل و گمانیم همه:

زیرا در این فضاگشایی آگاه شدم که همه ما انسانها از حد و حدود توهمات و افکار ساخته شده به وسیله من ذهنی فراتر هستیم.

نکته ۱: فکر اصولاً دو منشأ دارد: یا از طرف زندگی در این لحظه می آید و خلاق است و یا فکری است که براساس دید همانیدگیها تولید می شود.

هردوی این فکرها کهنه می شوند و ما به عنوان هشیاری و امتداد خدا بسیار فراتر و بیرون از محدوده این فکرها هستیم.



نکته ۲: هر سه بیت ابتدای غزل راجع به عقل من ذهنی صحبت می کند. از نظر مولانا و زندگی، این عقل قابل شناسایی و دوراندختنی است. همین عقلی که امروز بر جهان حکومت می کند، شما را در بدبختی انداخته، بدن شما را خراب کرده، اجازه نمی دهد شبها راحت به خواب روید، شما را نگران و مضطرب کرده، احساس گناه به شما می دهد و شما را ملامت می کند. عقلی که می گوید مسئولیت هیچ چیز را نپذیرد. همه اتفاقات و مسائل زندگی تو تقصیر خدا و دیگران است. تو مجبوری به این وضع ادامه دهی و تو تغییر نخواهی کرد.

عقل زندگی به ما می گوید اگر حس بدبختی می کنی تو خودت با انتخاب خودت به این جا رسیده ای.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

میر مجلس تویی و ما همه در تیر توایم

بند آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه

*تیر: تیره، طایفه

*بند: بسته، اسیر

*غمزه: اشارات معشوق

میر مجلس تویی:

ای خداوند، امیر مجلس جهان خود تو هستی و ما انسانها و همه مخلوقات در مجلس تو نشستیم.

ما همه در تیر توایم:

همه ما در ید قدرت تو هستیم و طبق مشیت و انتخاب تو زندگی می کنیم.



بند آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه:

اگر فضا را باز کنیم متوجه می شویم اسیر اشارات عشقی تو، و منتظر عقل و اراده و خواست تو هستیم. یعنی با عقل من ذهنی و سبب سازی آن کار نمی کنیم، برای تو تعیین تکلیف نکرده و تو را امتحان نمی کنیم. آماده ایم که همانندگی های ما را با تیر و کمان قضای خود بزنی. تا هر زمان که یک همانندگی را هدف گرفتی آن را شناسایی کرده و خودمان را از شر آن خلاص کنیم.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

زهره در مجلس مه مان به می از کار ببرد

ورنه کزرو ز چه رو چون سرطانییم همه؟

*سرطان: برج سرطان که شبیه خرچنگ تصور شده است.

«زهره» خداوند شادی است.

زهره در مجلس مه مان به می از کار ببرد:

خداوند در مجلس شادی زندگی با شراب عشق و خردورزی، شراب فضای گشوده شده، ما را از کار من ذهنی انداخت.

یعنی دیگر عمله و فرمانبردار من ذهنی نیستیم.

بلکه زیر قدرت و مشیت خداوند زندگی می کنیم و او هر لحظه می خواهد به ما کمک کند.

ورنه کزرو ز چه رو چون سرطانییم همه؟:



به همین دلیل مانند خرچنگ کژرو شده‌ایم، یعنی از دید من ذهنی مست هستیم، راه را کج می‌رویم و گوش به فرمان او نیستیم.

نکته ۱: این بیت به ما می‌گوید که ما مهمان خداوند هستیم. کسی که در این مهمانی کار می‌کند زهره خداوند شادی است. شرابی به ما می‌دهد که شادی خالص است. بنابراین تغییر کردن و عوض شدن ما با شادی صورت می‌گیرد نه با غصه خوردن، عزا گرفتن، و ناله و شکایت و جنگ.

نکته ۲: مست شدن و تلوتلو خوردن ما با شراب و آهنگ زندگی از نظر من ذهنی قابل قبول نیست. اما از نظر زندگی مطابق خرد کل عمل می‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

چشمِ آن طرفهٔ بغداد ز ما عقل ربود

تا ندانیم که اندر همدانیم همه

*طرفه: شگفت، زیبا

«بغداد» که گرم است نماد فضای گشوده‌شده است. «همدان» نیز که هوای سردی دارد نماد همه‌چیزدانی ذهن است. «طرفهٔ بغداد» اشاره به خداوند است.

چشمِ آن طرفهٔ بغداد ز ما عقل ربود:

چشمِ زیبای خداوند از ما عقل من ذهنی را دزدید؛ یعنی دیدن از طریق زندگی دید غلط من ذهنی را زایل کرد.

تا ندانیم که اندر همدانیم همه:



به طوری که اکنون نمی‌دانیم در فضای سرد همه چیزدانی ذهن هستیم.

نکته ۱: کسی که پندار کمال دارد و فکر می‌کند همه چیز را می‌داند سرد است زیرا مقدار زیادی درد ایجاد کرده است.

نکته ۲: وقتی انسان در مجلس مخلوقات، عاشق خداوند می‌شود، عقل من‌ذهنی‌اش را از دست می‌دهد و یادش می‌رود که در چه جای خطرناکی مثل ذهن همانیده و پردرد قرار دارد.

نکته ۳: کسانی که من‌ذهنی دارند راجع به همه چیز می‌خواهند قضاوت کنند و چیزی بگویند. شما بگویید من همه چیز را نمی‌دانم. این کلمه زیبا و نجات‌بخش «نمی‌دانم» را باید یاد بگیرید.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم

همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم:

خداوند گفت: همه همانیدگی‌های شما را غارت می‌کنم.

همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه:

و ما حالا که از شراب زندگی مست شده‌ایم، آگاه هستیم، فضا باز می‌کنیم و در پاسخ به خداوند می‌گوییم: ای جان، ای خداوند، قضا و اراده تو را قبول می‌کنیم و با تو همکاری می‌کنیم. اکنون با چشم تو می‌بینیم. می‌دانیم عقل من‌ذهنی دیگر به درد ما نمی‌خورد و همانیدگی با چیزها و دردها موجب مسائل و دردهای زیادی برای ما خواهد شد.



نکته ۱: وقتی به خواست زندگی برای انداختن همانیدگی‌هایمان تن می‌دهیم، شادتر می‌شویم و خاصیت عقل، قدرت، حس امنیت و هدایت در ما بیشتر و بهتر می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

همچو غواص پی گوهر بی‌نام و نشان

غرق آن قلزم بی‌نام و نشانیم همه

*قلزم: دریا

«غواص» اشاره به ما انسان‌ها دارد. «گوهر بی‌نام و نشان» منظور گنج حضور و زنده شدن و یکی شدن با خداست. «قلزم بی‌نام و نشان» نماد فضای یکتایی است.

همه ما که فضا را باز می‌کنیم مانند غواصی در جست‌وجوی گوهر حضور و یکی شدن و زنده شدن با خدا غرق در دریای بی‌نام و نشان عشق و فضای گشوده‌شده هستیم. هر لحظه خود را بی‌نشان می‌کنیم و خداوند را در ذهن تجسم و جست‌وجو نمی‌کنیم. به دنبال چگونگی و نشان خداوند هم در ذهن نمی‌گردیم و فقط می‌خواهیم به او زنده شویم.

نکته ۱: اگر شما مقاومت کنید و با یک تجسم ذهنی تلاش کنید بدانید که خداوند چیست، دریا چیست، حضور چیست، چگونه غواصی کنید، به چه وسیله‌ای به حضور برسید و چگونه به خداوند زنده شوید، خودتان را به عنوان من ذهنی نشان‌دار کرده و در ذهن گم شده‌اید.

نکته ۲: از دید من ذهنی، خداوند، زندگی و عشق یک گوهر با نام و نشان است که مشخصات ظاهری و قابل توصیف و بیان دارد. من ذهنی دنبال یک خدای تعریف‌شده می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت با عقل من ذهنی نمی‌توان به حضور رسید.



مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

وقتِ عشرتِ طرب‌انگیزتر از جامِ می‌ایم

در صفِ رزم، چو شمشیر و سنانیم همه

*عشرت: کامرانی، شادی

*سنان: سرنیزه

«وقتِ عشرت» یعنی لحظه‌ی فضاگشایی که ساقی در جامِ ما می‌ریزد و ما شاد و مست زندگی هستیم. «رزم» یعنی محافظت خود از تأثیر بد قرین.

وقتِ عشرتِ طرب‌انگیزتر از جامِ می‌ایم:

هنگام باز کردن فضای درون شادی‌بخش‌تر و طرب‌انگیزتر از هر جامِ شرابی هستیم.

در صفِ رزم، چو شمشیر و سنانیم همه:

این مرکز عدم و این فضای گشوده‌شده هم از جنسِ عشرت است و هم به وقتِ آن از جنسِ رزم.

یعنی هشیاری و این فضای بازشده در برابر هر قرینی که می‌خواهد روی آن اثر بد بگذارد، از خودش محافظت می‌کند.

نکته ۱: شما با مرکز عدم و فضای گشوده‌شده هم زندگی عالی، حس امنیت، عقل، هدایت، قدرت و شادی بی‌سبب دارید

و هم هنگام چالش‌های زندگی برنده‌تر از شمشیر هستید. زیرا من ذهنی خودتان و دیگران تلاش می‌کنند شما را تحریک

کنند و به جهان بکشند اما شما فضا را سخت باز می‌کنید تا زندگی هشیاری شما را حفظ کند.



مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

نزدِ عشاق، بهاریم پُر از باغ و چمن

پیشِ هر منکرِ افسرده خزانیم همه

«عشاق» کسانی هستند که روی خودشان کار می‌کنند و فضاگشا هستند. «منکر افسرده» اشاره به من‌ذهنی دردمند دارد.

نزدِ عشاق، بهاریم پُر از باغ و چمن:

در مجاورت و همنشینی با کسانی که فضاگشا هستند و به خدا زنده شده‌اند پُر از باغ و چمن، و طراوت و شادابی هستیم.

پیشِ هر منکرِ افسرده خزانیم همه:

اما هنگامی که قرین هر من‌ذهنی افسرده هستیم که زندگی را انکار و به درد ارتعاش می‌کند به مرکز ما حمله خواهد کرد و روی ما اثر بد می‌گذارد.

نکته ۱: «منکر افسرده» در واقع منکر خداوند است. باورش این است این من‌ذهنی با عقل سطحی‌اش برایش کافی است. جنگ و ستیزه، خودنمایی، غرور، پندار کمال، درد، «می‌دانم» و ناموس را اصل می‌داند. اگر شما در ابتدای کار روی خودتان هستید، باید مواظب منکران افسرده باشید و اگر هم خیلی پیشرفته هستید، بدانید آن‌ها با شما مخالفت می‌کنند و به شما ضرر می‌زنند.

نکته ۲: مولانا پیشنهاد می‌کند در جوار یک منکر افسرده بهتر است ما هم مثل او خزان‌مان را به معرض

نمایش بگذاریم و جان اصلی‌مان را پنهان کنیم.



مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

می جهد شعله دیگر ز زبانه دل من

تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه

می جهد شعله دیگر ز زبانه دل من:

آتش دل من فقط به دردها زنده نیست و از آن یک شعله دیگری به نام «شعله عشق» می جهد.

تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه:

تا برای هیچ کسی این توهم پیش نیاید که باید تماماً حرف بزنی، درد ایجاد کنیم و عقل من ذهنی را به کار ببریم.

نکته ۱: هیچ کس نباید این پندار را داشته باشد که انسان باید فقط حرف بزند و ذهنش را فعال کند، بلکه حقیقت این است که باید فضا را باز کند، یک شعله دیگری به نام «عشق» در مرکزش شعله ور شود. یعنی باید با خدا یکی شود تا زندگی حرف بزند، زندگی زندگی کند، زندگی شادی کند و وحدت را زندگی به ما نشان دهد.

نکته ۲: هر لحظه من نباید به صورت یک باشنده ذهنی هیجانی بلند شوم، بلکه به صورت عشق هم باید برخیزم. «به صورت عشق برخاستن» یعنی وحدت ما با زندگی و با ریشه آن.

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

ساقیا باده بیاور که برآنیم همه

که به جز عشق تو از خویش برآنیم همه



ساقیا باده بیاور:

ای خداوند، جام در دست ما خالی است و به تو نگاه می‌کنیم. تو در جام خالی ما باده شادی و خرد و عشق بریز.

که برانیم همه که به جز عشق تو از خویش برانیم همه:

که همه ما متعهد و مصمم بر آن هستیم که غیر از عشق تو، همه چیز را یعنی تمام همانیدگی‌ها را از خودمان برانیم.

نکته ۱: حالا دیگر رو به جهان نداریم تا از زیاد شدن پولمان عشق بیشتر و باده بیشتری بگیریم. یا منتظر باشیم همسرمان

ما را خوشبخت کند و به ما شراب زندگی بدهد؛ فرزند، مقام و سوادمان به ما اعتبار بدهند. چون تصمیم گرفته‌ایم همه

این‌ها را که غیر از فضاگشایی و مرکز عدم هستند از خویش دور کنیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۳ گنج حضور، بخش اول (۱)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

شب که جهان است پر از لولیان

زهره زند پرده شنگولیان

*لولیان: جمع لولی، کولی، سرودخوان کوچه

*شنگولیان: جمع شنگولی، شاداب، شوخ

در جهان صورت و جسم که مانند شب است و هشیاری در فرم به خواب رفته است، هزاران لولی و آوازه‌خوان وجود دارد، چراکه بنا به قانون «آلست» همه چیز از جنس زندگی و شادی است. پس زهره، خداوند، آهنگ شادی و طرب را برای شنگولیان، کسانی که فضا را می‌گشایند، می‌نوازد تا جنس خود که آرامش، شادی، طرب و سرور است را در آن‌ها به ارتعاش درآورد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

بیند مریخ که بزم است و عیش

خنجر و شمشیر کند در میان

هنگامی که نیروی همانیدگی و درد در جهان متوجه آهنگ شادی و طرب زندگی می‌شود، خنجر و شمشیر خود را با بالا آوردن هیجانات مخرب من‌ذهنی بیرون می‌کشد و اوضاع را با مانع‌سازی، مسئله‌سازی و دشمن‌بینی به هم می‌ریزد و خراب می‌کند. [اگر انسان براساس عقل شوم و نحس من‌ذهنی که بر پایه پندار کمال بنا شده است، عمل کند و جام وجودی‌اش از «می‌دائم» لبریز شود، دیگر به‌آسانی نمی‌تواند عقل من‌ذهنی‌اش را رها کرده و خرد خداوند را دریافت کند. حتی اشعار حضرت مولانا نیز بر او اثر نمی‌گذارد و نمی‌تواند تغییر کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلْتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای ذُودَلال

*ذُودَلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی فریب‌کار که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از این که خود را کامل می‌پنداری وجود ندارد.

[انسان من ذهنی پندار کمال دارد و براساس آن برای خود ناموس یا حیثیت و آبروی بدلی می‌سازد، به طوری که هیچ‌گاه نمی‌تواند اقرار کند که چیزی نمی‌داند و همیشه درد ایجاد می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*تگ: ژرفا، عمق، پایین

*فُتی: جوان، جوانمرد

ای که در اصل و ذات خود جوانمرد هستی، در حال حاضر زیر جوی به ظاهر آرام فکرهایت، انبوهی از سرگین دردها و همانندگی‌ها وجود دارد، اما به دلیل داشتن ناموس و پندار کمال قادر به شناسایی و دیدن آن‌ها نیستی.

[کافی است شرایط و اتفاقات مطابق میل من ذهنی‌ات پیش نرود، آن‌گاه دردهای تهنشین شده مثل اضطراب، ترس، خشم، و حسادت از چاه ذهن بالا می‌آیند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق، ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی که ناشی از پندار کمال است را همانند صد من آهن کرده که به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان‌ها بسته شده است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی‌توانند به اشتباهشان اقرار کرده، درد هشیارانه بکشند و خودشان را کوچک کنند. در نتیجه نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند.

[اگر انسان هنگام بی‌مرادی، متوجه شود که با عقل من ذهنی اشتباه عمل کرده است و در نتیجه به «نمی‌دانم» خود اقرار کند تا ناموس و حیثیت بدلی ذهنش بشکند، در این صورت از بام بلند ناموس و پندار کمال پایین می‌آید و کارگاه خداوند می‌شود، یعنی زندگی روی او کار می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درون سینه شرح داده‌ایم

شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید: ای انسان ما بی‌نهایت خود را در مرکز تو قرار داده‌ایم و به تو توانایی فضاگشایی، سکوت‌شنوی و عدم‌بینی عطا کرده‌ایم.

[وقتی انسان در اتفاقات فضاگشایی می‌کند، منقبض نمی‌شود، مقاومت نمی‌کند، با عینک همانیدگی‌ها نمی‌بیند و همواره به ساقی زندگی نگاه می‌کند، در این صورت خداوند جامش را از خرد و دانش خود پر می‌کند.]



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۵۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com